

## تالش و ساکنان آن

پروفسور مارسل بازن

ترجمه دکتر سیروس سهامی

خلاصه: کوه های تالش که در شمال غرب جبال البرز، میان دشتهای ساحلی دریای مازنداران و فلات آذربایجان کشیده شده، نام خود را به ساکنان دامنه های شرقی خود، یعنی تالش ها مدیون است. قوم تالش که به یکی از شاخه های زبان ایرانی سخن می گویند در دره های ارتفاعات مرطوب و پر درخت این سامان ریشه گرفته و به گونه ای مهاجرت شبانی پیچیده، سازمان بخشیده است. این خصوصیات به نحو آشکاری تالشان را از همسایگان شان، یعنی برنجکاران یکجانشین گیلک ساکن دشت گیلان از یک سو، و غله کاران ترک آذری مقیم اردبیل و خلخال از سوی دیگر، متمایز می سازد. با این حال خصوصیات مشترک بالا، در واقع سرپوشی است بر افتراق داخلی حاکم بر این ناحیه، که خود از جهتی بر تمایزات ناشی از وضع ناهنواری و از جهت دیگر به قرنهای هرج و مرج سیاسی نفوذ فوق العاده عناصر ترک زبان در شمال تالش مربوط می شود.

### ۱- سرزمین و مردم تالش

گفته شد که سلسله کوهستانی تالش در واقع امتداد رشته البرز به جانب شمال غرب است. این سلسله قبل از آن که به سفید رود برسد رو به داخل خم می شود و جهتی شمالی - جنوبی بخود می گیرد. ارتفاعات مورد بحث در واقع مانعی است که کوههای آذربایجان را از دشتهای ساحلی دریای مازنداران، با واسطه یک حصار کوهستانی کاملاً ممتد به طول ۳۰۰ کیلومتر، جدا می کند؛ تا آنجا که در فاصله میان ارس تا سفید رود معتبری موفق نمی شود از این سلسله جوان بگذرد. تفاوت ارتفاع میان دو دامنه البرز در این بخش، عدم تقارن عمومی این سلسله را توجیه می کند: خط الراس این سلسله که چه از لحاظ خط سیر و چه از حیث ارتفاع بسیار منظم است (جز در راستای آستارا که ارتفاع کمتر از ۲۰۰۰ متر است، همه جا بلندی این کوهها بین ۲۴۰۰ تا ۳۲۰۰ متر می باشد) به جانب غرب کاملاً جابجا شده است. دامنه شرقی، پهنائی بین ۱۵ تا ۳۵ کیلومتر دارد. این دامنه با واسطه مجموعه ای از رودخانه های موازی، یکسره بریده شده است. این رودخانه ها که در جنوب از دشت گیلان می گذرند و به مرداب پهلوی می ریزند، در مرکز، بین رضوانده و لنکران، به باریکه ای از یک دشت ساحلی می پیوندند و در شمال به منتهی الیه پستی کورا می رسند.

دامنه غربی که با پهنائی بین ۲۵ تا ۲۵ کیلومتر باریکتر و نامنظمتر از دامنه شرقی است مشرف بر ناهنواریهائی گوناگون است که نخست عبارت باشد از دشت بلند اردبیل، با ارتفاع ۱۳۰۰ متر، که خود محصور در ارتفاعاتی

آتشفشانی است ، و بعد یک منطقه کوهستانی که بوسیله شعبات قزل اوزن بزیده شده وبالاخره یک حوضه نئوژن که توسط دره پست رود اخیر اشغال گردیده است.

اقلیم و پوشش نباتی در دو دامنه کاملاً از یکدیگر متمایزند : وقوع سلسله تالش در جنوب غربی دریای مازندران، سبب گردیده تا دامنه شرقی این سلسله دارای اقلیمی بسیار مرطوب مشابه اقلیم ارتفاعات واقع در جنوب خاوری دریای سیاه باشد؛ بادهای مرطوبی که از بخش شمال شرق می وزند موجب می شود تا در این خطه باران در تمامی سال به فراوانی ببارد. بخصوص که باریک بودن دشت ساحلی در این بخش، به وفور باران کمک می کند. معدل باران سالیانه در این دشت باریک از ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ میلی متر فرق می کند. اعتدال درجه حرارت و رطوبت وافر موجب توسعه گرفتن جنگلهای بسیار زیبائی از نوع هیرکانی است که بارزترین خصوصیت آن فقدان مخروطیان در آشکوبهای متفاوت است. این جنگلهای، در ارتفاع ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ متر جای خود را به علفزاران سربزی از نوع آلی می دهند. ولی بمجرد آن که از خط الراس این سلسله عبور کنیم خود را با اقلیمی نیمه خشک و بری مواجه می بینیم . ریزش نا منظم و ناچیز باران در این دامنه، که بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ میلی متر تفاوت می کند، امکان ایجاد هر نوع پوشش گیاهی جز یک استپ کم پشت و یکنواخت را از این ارتفاعات سلب کرده است. بهر حال نام تالش اساساً بر دامنه مرطوب کوهستان، تا حد بلند ترین چراهگاهها اطلاق می گردد. گروه قومی بالا را نخست یک شاخص زبانی مشخص می دارد و آن رواج گویش تالشی است که با گیلکی، یعنی وسیله تفاهم ساکنان دشت گیلان ، و اهجه مازندرانی و لهجه تاتی مرسوم در آذربایجان، جمله بیک گروه شمال غربی از زبانهای ایرانی تعلق دارند. قدمت باستانی این گویش آنرا برای کسانی که بزبان فارسی سخن می گویند غیر مفهوم می سازد.

بخشی از ساکنان تالش، به ویژه آنانی که در مرکز این سلسله کوهستانی اقامت دارند به یک گرایش اعتقادی از مذهب تسنن، یعنی فرقه شافعی تعلق دارند در حالی که طالشهای شمال و جنوب را مانند اکثریت مردم این سامان شیعه های دوازده امامی تشکیل می دهند.

یک عنصر متمایز کننده دیگر در میان تالشان، شیوه خاص زندگی آنهاست که در آن تکیه ای فراوان به نوعی معیشت شبانی بسیار پیچیده شده است. بخشی از مردم تالش را دامپروران متخصص تشکیل می دهند. اینان در این شیوه از معیشت به آن درجه از تبحر رسیده اند که واژه تالش در پاره ای موارد مفهومی مطلقاً حرفه ای بخود می گیرد؛ تا آنجا که یک روستائی تالش این واژه را بعنوان مترادفی برای ((دامپرور)) بکار می برد. با این همه بسیاری از مردم تالش برنجکارانی هستند با چند راس دام که همراه با تالشان دامدار دست به مهاجرتهای شبانی می زنند.

این حرکات مهاجرتی از پایین دست به بالا است هر دره چهار قلمرو پیاپی را در بر می گیرد که عبارت باشد از :

- دشت آبرفتی پستی که در آن آبادانی اراضی جنگلی پیشرفتی محدودتر از بقیه نواحی گیلان داشته است. این دشت باریک، قلمرو شالیزارهایی است که در آن مساکنی مرکب از سه تا چهار واحد مسکونی میان باغهای میوه و سبزی و گاهی چایکاریها و توتونکاریها بصورتی بسیار پراکنده و متفرق قرار گرفته اند. روستائیان در اینجا عموماً به پرورش گاو می پردازند. دامها زمستانها را در طویله ها می گذرانند و در انتهای بهار به چراگاههای ارتفاعات بلند هدایت می شود؛ در حالی که تنها معدودی از مردم روستاها برای تامین آبیاری و مراقبت از منازل و زمینهای مزروعی در دشت باز می گردند و بقیه در معیت گله ها مدتی بعد فرود می آیند. دامها در این هنگام پیش از آن که راه طویله ها را پیش گیرند و از کاه برنج تغذیه شوند می توانند از پی دروها استفاده کنند.

- پس از دشت آبرفتی بالا به نپه های مشجری می رسیم که بصورت چراگاههای زمستانی (قشلاقی)، دامداران متخصص را می پذیرند. این دانداران فصل سرد را در کلاته های کوچک و گاهی در زیر چادرها به انتها می برند؛ رمه های آنان مرکب از دامهای بزرگ یا کوچک و یا هر دو است که گاهی با احشامی که شالیکاران ساکن دشت به آنان می سپارند تکمیل می گردد. دامهای کوچک ساکن این تپه ساران، از ابتدای بهار به جانب ارتفاعات کوچ می کنند و دامهای بزرگ از ماه ژوئن از پی آنها به حرکت در می آیند .

- بعد از منطقه تپه ای، آشکوب میانی قرار دارد که اصطلاحاً به آن نصفه رودخان (نیمه دره) و یا ((میانکوه)) می گویند. این محدوده، در طول چند هفته در بهار و پاییز، محل استقرار دامهای کوچک است. در پاره ای از دره های واقع در همین ارتفاع به کلاته های برمی خوریم که زمستانها مسکونی بوده و بامزارع گندم و جویی که در فضاهای خالی از درخت مستقر شده اند محصور گردیده اند. و بالاخره گاهی اوقات، این کشاورزان ساکن دشتند که قرارگاههای تابستانی خود را در این آشکوبهای میانی برپا می دارند.

- بالاخره در پایان راه به چراگاههای ارتفاعات بلند واقع در بیلاقات می رسیم که برحسب نوع احشام، دو تا پنج ماه مردان و دامهائی را که تابستانها از سه آشکوب زیرین فرا می رسند بخود راه می دهند. بخشی از مردانی که در این کوچ به بیلاقات شرکت دارند، طی این مدت یک یا چند بار بمنظور انجام کارهای زراعی و یا تنظیم امور تجاری، بین این ارتفاعات و دشت رفت و آمد می کنند. باری این مهاجرت وابسته به دام را بسبب تنوع حرکتی که حتی در یک دره معین اتفاق می افتد به سهولت نمی توان طبقه بندی کرد. در این موارد شاید بتوان از نوعی زندگی نیمه شبانی سخن به میان آورد؛ زیرا که کلیه خانواده ها و یا اکثر آنها مساکن زمستانی

ثابت خود را ترک می گویند و پس از آن طی مسافتی قابل توجه (برحسب مورد بین ۱۰ تا ۵۰ کیلومتر) به چراگاههای واقع در ارتفاعات می رسند. با این همه در طالش اشکال دیگری از حرکات مهاجرتی وجود دارد که از این تعریف خارج است: مثلاً برخی از دامداران تمام زمستانها را در زیر چادرها بسر می برند. بنابراین در این نوع معیشت، هر چند که محل‌های مسکونی ثابتی که نشانه آن در منظره روستائی اسکلت چوبی چادرهاست وجود دارد، باز باید از کوچ نشینی سخن گفت. برخی دیگر از دامداران، در کوهستانی نزدیک بهم در رفت و آمدند و به شیوه ای از زندگی دامداری از نوع ((کوهستانی کوچک)) مبادرت می ورزند. از سوئی بسیاری کشاورزانی که غیر از دامهای بزرگی که خود راساً هدایت آنها رابه ارتفاعات برعهده دارند، نگاهداری دامهای کوچک خود رابه دامداران متخصص می سپارند. بالاخره برخی دیگر از روستائیان تالش، از هر نوع مهاجرت چشم پوشیده و کلیه دامهای خود را به شبانان واگذار کرده اند. این شیوه از معیشت، با توجه به این که شبانان خود شخصا صاحب دامند، با ((رمه گردانی))

خویشاوندی نزدیک می یابد.

امروز در تالش بسیاری از روستائیان تمام تابستان را در دشت باقی می مانند. این امر نه تنها بدان سبب است که بیماری مالاریا که سابقاً جمعیت را از این مناطق پست طرد می کرده از میان برخاسته بلکه بیشتر بدان جهت که با وسعت گرفتن و متراکم شدن کشاورزی نیاز به نیروی انسانی افزونتر شده است. با این همه در مجموع، مهاجرت‌های وابسته به دامداران اهمیت ویژه خود را همچنان محفوظ داشته. در غالب دره های کوهستانی، اکثر خانواده های روستائی به صعود به ییلاقات ادامه می دهند. برخی از چراگاههای واقع در ارتفاعات بسبب گشایش راه‌هایی چند در سالهای اخیر، بیش از پیش محل تردد افراد واحشام شده اند. خانواده ها خود توسط مینی بوس و کامیون به این چراگاههای بلند نقل مکان می کند؛ در حالی که دامهای خود رابه یکی از اعضای خانواده می سپارند تا آنها را از طریق مسیرهای سنتی به ارتفاعات هدایت کند.

باری تنوع استفاده از محیط کوهستانی، اصیلترین وجه تمایز قوم تالش از همسایگانش محسوب می شود. این ویژگی، با ملاحظه حدود مرز قلمرو این قوم تایید می گردد.

## ۲- حد و مرز قلمرو قوم تالش

تالشها از حیث قومی، آشکارا از همسایگان خود متمایزند و قلمرو آنان را معمولاً حد و مرز مشخصی است. در جنوب شرقی سلسله کوههای تالش، در دره های که به جلگه گیلان گیلان منتهی می گردد، شالیکاران گیلک اقامت دارند که زبان آنان خویشاوندی نزدیکی باتالشی نشان می دهد. کشاورزان تالش، خود در حاشیه باریکی از دشت، به پهنای چند کیلومتر، که دریای نخستین تپه ها کشیده شده، سکونت اختیار کرده اند. بنابراین

حد و مرز زبانی میان این دو قوم بسیار مشخص بوده و جلوتر از نخستین ارتفاعات کوهستانی قرار می‌گیرد. قلمرو باریکی که بینابین این دو حوزه قرار دارد، و در آن جمعیت به هر دو زبان تکلم می‌کند، از پهنای دو تا سه دهکده تجاوز نمی‌نماید. حوزه دو لهجه گیلکی و تالشی کم و بیش منظم و تنها موردی که تداخل این دو حوزه در هم وضع را پیچیده می‌کند پیشرفت قلمرو نفوذ لهجه تالشی در لهجه گیلکی در بخش تالش دو لاب است. بهر حال این جدائی قومی بر روی زمین، چندان به چشم نمی‌آید: تا آنجا که همه جایک منظره روستائی واحد، بانقش نامنظم شالیزارها و یک پراکندگی مشابه در شکل مساکن، بصورت واحدهائی متشکل از چند خانه و یک تکنیک واحد کشاورزی مشاهده می‌گردد. با این همه تالشان و گیلکها را، بخصوص در آبادیهای مختلط، یک شاخص از یکدیگر متمایز می‌سازد و آن این که تالشان دامهای خود را به ارتفاعات بلند گسیل می‌دارند، در حالی که گیلکها به نوعی دامداری محدود می‌پردازند و در واقع یکجانشین باقی می‌مانند. در داخل دشت، در دعدودی موارد مهاجرت دامها به جانب چراگاههای غنی حاشیه مرداب پهلوی، که یه نام ((قرق)) معروف است، هنوز وجود دارد.

موقع این مرز زبان شناسی، میان دو قلمرو بالا که در فاصله ناچیز پای سلسله ارتفاعات تالش قرار دارد می‌تواند ناشی از این واقعیت باشد که تالشان نخست کوه نشینانی بوده اند که پیش از پیشه کردن زراعت از دشت آبرفتی واقع در پیش پای دره ها، بعنوان چراگاههای زمستانی استفاده می‌کرده اند. وجود قرائن زیر این فرض را تایید می‌کند:

- با اسامی تالش سره منحصر در منطقه کوهستانی برمی‌خوریم؛

- معدودی دهات مضاعف در ناحیه وجود دارد که یکی در دشت و آن دیگری در کوهستان قرار گرفته است و ده کوهستانی، بیلاق ده واقع در دشت محسوب می‌گردد. از حیث وجه تسمیه، همواره ده جلگه پسوند ((پایین)) را به همراه دارد (مانند دو آبادی ناو در کوه و ناو پایین در دشت) و یا این که بایک پسوند توصیفی متمایز می‌گردد (مانند ارده در کوه و اردجان در دشت). حتی نزدیک اسالم به دو آبادی بانام لومیر بر می‌خوریم که هر دو به یک ده کوهستانی با همین نام وابسته اند؛

- آنچه از وعدودی گزارشهای سفر؛ مربوط به قرون گذشته برمی‌آید مبین آنست که در آن روزگار بخش آباد و عاری از درخت در دشت بمراتب کم و وسعتتر از امروز بوده است.

باری در غرب سلسله تالش مرزهای زبان شناسی بمراتب مشخص ترند. این مرزها که از خط الراس کوههای تالش می‌گذرند قلمرو آذربایجانیهای ترک زبان را از تالشان جدا می‌کنند. در این جا تضاد زبانی مه منطبق بر وجود تباین در محیط طبیعی است با وجود تضادی سخت میان مناظر و فعایتهای انسانی رنگ بیشتری می‌

گیرد. با عبور از تالش و ورود به آذربایجان، دنیائی نو در برابر مسافر ظاهر می گردد: مساکن در قلمرو جدید فشرده و بصورت دهات غالباً عمده ای هستند که از خانه هائی یک طبقه و یکپارچه تشکیل شده اند. دیوارها از سنگ و گل ساخته شده و بام خانه ها مسطح است. نظام زراعی مبتنی است بر کشت گندم و جو و گیاهان علوفه ای که بخشی از آن صرف تغذیه دامهائی می شود که زمستانها را در آغل و تابستانها را در جوار دهکده، می گذرانند.

در این دامنه داخلی که رو به جانب فلات ایران دارد عناصر تالش عملاً غائبند. تنها در یک گروه از آبادیهای واقع در جنوب شرقی اردبیل، در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی است که آنها را در اختلاط با آذریها می بینیم. شاید تثبیت زود رس مرز میان اتحاد شوروی و ایران که منطبق بر خط الراس کوهها بوده موجب شده باشد تا تالشان در این جانب مرز جدید، که با آن علایق تجاری محکمتری داشته اند، مستقر گردند.

به جانب جنوب به قلمرو لهجه تایی می رسیم که هنوز در دره شاهرود (امامروود فعلی) در کنار زبان ترکی آذری به حیات خویش ادامه می دهد و با لهجه تالشی کم و بیش تشابه دارد؛ ولی دهات تات، از لحاظ مظاهر زندگی مادی، مطلقاً تفاوتی با همسایگان آذربایجانی خود ندارند و این در واقع نشانه ای است از استمرار تاریخی جمعیت در این ناحیه.

باری دوام مرزهای غربی سرزمین تالش در برابر دامداران ترک که در فاصله سده یازده تا شانزده میلادی زبان خود را به روستائیان ایرانی نتوانسته اند در محیط جنگلی و مرطوب دامنه روبه دریا نفوذ کنند زیرا که شترهای آنان را تاب تحمل چنین اقلیمی نبوده است.

در منتهی الیه جنوبی سلسله تالش، کانونهای یکپارچه تالش نشین، قبل از رسیدن به دره سفید رود متوقف می ماند. در جانب شرقی این بریدگی وسیع، دهاتی که مردم آن به لهجه طالشی سخن می گویند تنها نزدیک به ۱۵ آبادی را شامل می شود که جملگی در منطقه کوهستانی قرار دارند.

نقشه زبان شناسی ضمیمه شکل ۱، به وجود لکه های کوچکی در دره های واقع در جنوب لاهیجان و لنگرود و کانونهای منفردی در میان قلمرو گیلک نشین، تات نشین و کردنشین اشارت دارد که از جمعیت طالشی ترکیب پذیرفته ولی از لحاظ تداوم و یکپارچگی این قوم هیچ شباهتی با سرزمین اصلی تالش ندارد. برای توجیه تباینی که در دو ساحل سفید رود از لحاظ پراکندگی قوم تالش وجود دارد، در کنار وقایع تاریخی سیاسی محتملاً باید محلی نیز برای خصوصیتهای محیط طبیعی قایل شد؛ یه این معنی که ارتفاعات شرقی گیلان، وسیع تر و بریده تر از ارتفاعات تالش است. ناحیه تالش، با دره های طولی خود، خرده مناطقی را با اقلیم بینابین نیمه خشک تشکیل می دهد که بطور وسیع به کشت غله دیم سپرده شده. در حالی که ارتفاعات شرقی

بسبب بریده بودن، برای استقرار سازمانهای وابسته به دامداری، سازگاری کمتری از دره های بلند و موازی تالش نشان می دهند.

باری شناخت اصل و منشاء قوم تالش به نوبه خود در خور توجه است؛ این قوم یا بازمانده یک ریشه قدیمی تالشی است که در دشت گیلان خصوصیت زندگی گیلکی را پذیرفته و یا این قوم در گیلان در تاریخی بصورت گروههای کوچک به این سرزمین آمده و در آن رحل اقامت افکنده اند. بهرحال می دانیم که ربع شمالی تالش، که تا آغاز قرن نوزدهم جزئی از ایران بوده، همواره با بخش شمالی آذربایجان، به موجب عهدنامه گلستان (۱۸۱۳م) و ترکمانچای (۱۸۲۸م)، ضمیمه امپراطوری تزارها می شود. نقشه های زبان شناسی اتحاد جماهیر شوروی نشان می دهد که زبا تالشی در تمامی نواحی کوهستانی این ربع شمالی رایج استدر حالی که ساکنان دو پستی کورا و لنکران به ترکی آذری سخن می گویند. باری این سؤال پیش می آید که تاچه حد تحولی که هم اکنون در بخش شمالی تالش ایران ملاحظه می گردد باوضع تالش شوروی تفاوت می کند. در واقع روشنی ابتدائی مرزهای زبان شناسی میان ناحیه تالش با آذربایجان ترک زبان متدرجا در حال محو شدن است و سبب آن، نفوذ روز افزون مظاهر زندگی ترکی است در شمال تالش که مربوط می شود. به سرعت گرفتن مهاجرتهای کار و نفوذ تجاری ترکها در ناحیه اردبیل و بخصوص موج مهاجرانی که سابق براین از آذربایجان شوروی آمده اند. زبان ترکی که زبان مناسبات تجاری و از لحاظ آموزش، زبانی ساده بوده است در شمال هشتپر بصورت یک زبان غالب در می آید تا آنجا که امروز استعمال زبان تالشی در بخش لیسار و بسیاری از آبادیهای شهرستان تارا یکسره فراموش شده است.

بهرحال در داخل این قلمرو تالشی که در نخستین برخورد یکپارچه و مجانس بنظر می رسدواز لحاظ مکانی منطبق بر بخش مرطوب کوهستان است، ترکی شدن بخش شمالی می تواند بعنوان یک مبنای تمایز اساسی به حساب آید. در واقع وحدت ظاهری ناحیه از بسیاری جهات قابل تأمل است.

### ۳- جدائیهای چشمگیر داخلی

این جدائیها پیش از همه در تقسیمات اداری این قلمرو ظاهر می گردد. به این معنی که تنها بخش مرکزی کوه های تالش است که تشکیل یک شهرستان بانام طوالش (جمع کلمه تالش) را می دهد. این صورت جمع، در واقع ناظر بر تعبیری سنتی است از (خمسه تالش) که بره بخش قدیمی به ترتیب از شمال به جنوب، کرگانرود، اسالم، تالش دو لاب، شاندرمن و ماسال اطلاق می گردد و با مختصر اختلاف در تقسیمات اداری کنونی نیز ملحوظ است. بعلاوه کلیه نواحی جنوبی تالش، همراه با دشت فومنات جزئی است از شهرستان فومن و کلیه نواحی شمالی که عمیقا مظاهر زندگی ترکی را شناخته اند جزئی است از قلمرو شهرستان کوچک آستارا

در حقیقت شهرستان اخیر، مدت‌ها وابسته به آذربایجان بوده و تنها پس از اصلاحات اداری سال ۱۹۶۳ میلادی است که به گیلان منضم می‌گردد. نگارنده، که طی دو سفر تحقیقی نخستین خود متوجه این تنوع در بسیاری از قلمروهای طالش گردیده، متأسفانه تاکنون برای ارائه پراکندگی دقیق تمام پدیده‌ها نتوانسته داده‌هایی کامل گرد آورد؛ از اینرو تنها به ارائه نمونه‌هایی چند از این تنوع اکتفا می‌کند.

قبل از همه باید دید که این تنوع تا چه حد در قلمرو فرهنگی مشاهده می‌شود. ما برای این امر وقوف نداریم که آیا لهجه تالشی به گویش‌هایی با تمایزات آشکار تقسیم می‌شود یا خیر. بهر تقدیر این لهجه، از بسیاری جهات متجانس‌تر از لهجه گیلکی است که در داخل آن تمایزات گویش‌ها گاهی به اندازه‌ای است که تفاهم متقابل را با دشواری مواجه می‌سازد. در واقع، از لحاظ زبان‌شناسی، معیار اساسی تمایز، میزان گرایش جانب زبان ترکی است که در جنوب شرقی تالش جای خود را به تمایل به سخن گفتن به لهجه گیلکی می‌دهد. و اما در زمینه اسعناال زبان فارسی، اختلاف بیشتر در نسل‌های متفاوت و در محیط‌های اجتماعی گوناگون مشاهده می‌شود تا در نواحی مختلف؛ به این معنی که جوانان آنرا از مدرسه می‌آموزند و افرادی که در تماس بیشتری با دوایر اداری هستند به آن تسلط دارند.

از لحاظ مبانی اعتقادی، مذهب تسنن که مذهب ویژه تالشان است، جز در بخش مرکزی بصورت گرایش دینی غالب در نمی‌آید. گرچه توسعه مذهب تشیع در شمال گرایش جدید و مستقیماً در رابطه با ترکی شدن این نواحی است. در عوض در جنوب که جمله ساکنان تالش تا شاندرمن شیعه مذهبند نفوذ تشیع امری بمراتب قدیم‌تر است. مساله‌ای که سبب تعجب می‌شود جدائی آشکار مذهبی میان بخش شاندرمن با مذهب تشیع از سوئی و بخش خوشایار از سوی دیگر است که جمله ساکنانش اهل تستند. و اما تضادهای داخلی در سرزمین طالش بیش از همه در قلمرو تمدن مادی و سازمان زندگی روستائی بچشم می‌خورد. در پاره‌ای این موارد تضادهای اساسی از این حیث میان مجموعه‌های بزرگ شمال و جنوب است مثلاً:

- غله کاری دیم که در ارتفاعات شمالی رواجی تام دارد در جنوب بکلی از میان می‌رود؛

- شالیکاران که در جنوب امری کاملاً فردی‌ایت و از حیث فنون شباهتی تام با بقیه گیلان دارد، در شمال تالش جنبه‌ای جمعی پیدا می‌کند؛ از جمله خزانه برنج در محلی صورت گیرد که مشترک است و حفاظت از محصول درو شده به دشتبانانی سپرده می‌شود که از طرف جمع استخدام می‌شوند و پی درو‌ها را به چرای رمه‌های مشترک می‌سپارند. از سوئی فنون زراعی آذربایجان در نظام کشت شمال طالش مندرجا جا باز کرده است. از جمله در امر شخم بجای یک گاوانر که مرسوم گیلان است از دو گاوانر استفاده می‌شود. از سوی دیگر

عناصر ویژه ای در مناظر روستائی تالش وجود دارد که بصورت کانونهائی جدا در میان اشکال متفاوت با دقت بیشتری جای گرفته اند(شکل ۲)؛ از جمله :

- انبار برنج مدور بابامی کله قندی که در حوالی پره سر مشاهده می شود در شمال و جنوب تالش جایش را به انبارهای مستطیل شکل پست می دهد ؛

- وجود منظره روستائی از نوع((پارک))، در شمال پره سر، که در آن درختان بزرگ را در میان کشتهای خشک حفظ کرده اند؛

- در جنوبی ترین دره های تالش، دامداران متخصص در مساکنی با ساخت کاملاً ویژه به نام ((وانه)) بسر می برند. در وانه گوسفندان در طبقه بالائی زندگی می کنند و وصول به این طبقه پایین، که محل سکونت روستائیان است، به کمک یک سطح شیب دار صورت می گیرد. این موارد آخر رامی توان بعنوان یک شاخص تمایز در ناحیه مورد توجه قرار داد: ساکنان یک آبادی که تنها در ۵۰ کیلومتری شمال واقع شده است در برابر این سوال که آیا آنان نیز از وانه استفاده می کنند قهقهه ای به استهزاء سر می دهند. به عقیده آنان جای دادن گوسفندان بالای سر انسانها در حکم آنست که کار دنیا وارونه شده باشد.

باری به عناصر دیگری در ناحیه تالش برخورد می شود که با خروج از دره ای و ورود به دره دیگر تغییر می کنند؛ از این قبیل است مساکن موقت نواحی ییلاقی که عبارتند از چادرهای بیضوی شکل و نیمه استوانه ای که آنها را بر روی چوب بستی متشکل از شاخه درختان و یا بر روی یک پایه سنگی سوار می کنند و یا از سنگ و یا بالاخره از گل. و اما حوزه های این عناصر متفاوت تمدن مادی، بندرت دارای مرزهای قابل انطباق با هم هستند و وجود موارد استثنائی مربوط به عناصری است که بر اثر نفوذ ترکها در شمال تالش تعمیم یافته و از این زمره است اشکال خاص شالیزارها .

ببینیم چگونه می توان وجود این جدائیها رادر تالش توجیه کرد. در این مورد تردیدی نیست که محیط طبیعی در پیدایش این جدائیها موثر بوده است. وضع خاص ناهمواری که در آن دره های موازی باشعبات بسیار ناچیز اهمیت می گیرد به نحوه ای است که هر یک از این دره ها که بطور عمیقی در توده های کوهستانی ایجاد شده اند بصورت یک دنیای بسته در آمده است. وجود جنگلهای متراکمی که دو سوم بخش زیرین این سلسله کوهستانی رادر بر گرفته به تشدید این انزوا کمک می کند. تا آنجا که ارتباط میان این دره ها و دشتهائی در پای آنها گسترده شده و یا میان آنها و دامه های رو به آذربایجان، که با واسطه چراگاههای واقع در ارتفاعات صورت می گیرد، بمراتب آسانتر از ارتباط میان دو دره مجاور هم بوده است؛ بدین سبب بوده که بخش جنوب شرقی

تالش از زمانی بس دراز متوجه دشت گیلان می شود که ناحیه ای بوده است پرازدرخت و تا زمانهای جدید کم جمعیت.

باین حال هر چند که وضعیت طبیعی موجب تشدید انزوای نواحی مختلف تالش گردیده ولی به تنهایی قادر به توجیه تمام جنبه های مساله نمی باشد و در این میان باید به تاثیر سازمان اجتماعی - سیاسی تالش نیز توجه داشت. در طول تاریخ، ناحیه تالش برمبنائی کم و بیش قبیله ای، به امیر نشینهای کوچک رقیب تقسیم شده است. از سوئی سیاست سلاطین ایران و حکمرانان آنان در این ناحیه، غالباً سبب برافروخته شدن آتش اشتقاق می گردیده است. مثلاً وقتی فتح علیشاه مشاهده می کند که خان نمین، حوزه نفو خود را از دشت مغان تا تالش ایران توسعه داده، نتحیه تالش را میان هفت خانواده تقسیم می کند و دو حکمران جدید کرگانرود و اسالم، یعنی بالاخان . محمدخان را به حمایت از حاکم نمین میرحسن خان می گمارد. امروز مشکل بتوان بازمانده این نظام قبیله ای را در تالش بازیافت؛ ولی خاطره این خانهای جنگجو که بذر وحشت را همواره میان ساکنان نواحی اطراف می پراکنده اند هنوز زنده مانده است.

بالاخره برای این که بتوان به نحو رضایت بخشی به توجیه منشاء عمیق تمایزات میان نواحی مختلف تالش دست زد لازم است به شرایط تکوینی این قوم از بدو پیدایش نقبی زد و تاریخ جمعیت پذیری این سلسله کوهستانی را روشن ساخت. ولی اطلاعاتی که برای ارائه یک نظر روشن باید به آن استناد جست پراکنده تر و در زمان ناپیوسته تر از آنست که بتواند اطمینانی ببار آورد.

**منبع: نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد - شماره ۳ - سال ۱۳۵۴**

**برگرفته از: پایگاه تالش پژوهی علی عبدلی**